

روایت لنینیستی از انقلاب مشروطیت ایران

علی اصغر حقدار

انقلاب مشروطیت ایران از زمانی که در لایه های سیاسی و فرهنگی نخبگان شفافتر می شد و در حالی که شاهد اولین دستاوردهایش در ایجاد پارلمان و تدوین قانون اساسی بود، به موضوع تاریخ نگاری تبدیل و زوایای گوناگون آن، در وقایع نگاری - اسناد - خاطرات - گزارشات رسمی و تصاویر بر جای مانده ثبت و برای آیندگان حفظ شده است. از همان دوران سنتگرایان از شکست آن سخن گفته اند. چپگرایان هم از ناکامی آرمانهای ضد امپریالیستی و طبقاتی مشروطیت تحلیلهای مارکسیستی - لنینیستی و مائوسیستی داده اند. عده ای هم در ناتمامی اهداف آزادیخواهانه، قانونگرایانه و عدالت جویی مشروطیت ایران تاکید ورزیده اند. اخیراً پژوهش های مربوط به مشروطیت ایران، جنبه های تازه ای پیدا کرده و تاریخ نویسی منطقه ای - روایت فمینیستی و دریافت ملی گرایانه از مشروطیت هم در مشروطه پژوهی جایگاهی پیدا کرده اند. در حالی که پیروان لیبرال دموکراسی در صدد بازخوانی اصول، اهداف و کنشهای مشروطه خواهان در رویکردی روشمند و مدرن از آن هستند، سنتگرایان بیش از پیش و از کانالهای رسمی به معارضة با واقعیت مشروطیت برخاسته و سعی دارند بیش از گذشته، آن را برآمده از توطئه های خارجی و حرکتی غیرلازم در تاریخ ایران معرفی کنند. در این میان تاریخ نویسی چپ نیز بعد از بن بست که در سیاستها و ایده هایش با آن مواجهه شده، به همراهی سنتگرایان آمده و مصمم است که با تحریف دوران مشروطیت و ناآگاهی که از ایده ها و کنشهای مشروطه خواهان دارد، جنبش مشروطیت ایران را شکست خورده و به پایان رسیده اعلام کند.

انتشار کتاب «انقلاب ایران و بلشویک های ماورای قفقاز» تألیف ک. س. آرتونیان، ترجمه محمد نایب پور در مجموعه انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی در سال جاری، نمایی دیگر از مشروطیت ایران و شکست آن به خواننده ارائه می کند که از نظر تاریخ نگاری جدید، مواردی قابل تأمل دارد. این کتاب فقط می تواند نمونه ای از تاریخ نویسی چپگرایانه و همگامی آن با سنتگرایان در تحلیل و بررسی مشروطیت ایران بشمار رود و از نظر اسلوب تاریخ نگاری نمادی از انحطاط و تحریف است. در این نوشتار به برخی از تعبیرات مؤلف از انقلاب مشروطیت ایران می پردازم و بحث مفصل از تاریخ نگاری مشروطیت ایران و دیدگاههای مختلف در مشروطه پژوهی را به فرصتی دیگر وامی گذارم.

کتاب «انقلاب ایران و بلشویک های ماورای قفقاز» از دیدگاه لنینیستی به بررسی انقلاب مشروطیت ایران پرداخته و درسه فصل، آن را تحت تاثیر آموزه های لنین و همیاری بلشویکهای روسی دانسته است؛ از نظر مؤلف - آرتونیان - باورهای فرهنگی جدیدی که منورالفکران ایران را به تحدید قدرت سیاسی کشاند و نظام مشروط به قانون اساسی و پارلمان را به ارمغان آورد، آزادیخواهی انسجام داده شده بود و در مقابل اقدامات انقلابی تحت تاثیر انقلاب 1905 - 7 روسیه در ایران به وجود آورد که لنین آن را پیشگویی کرده بود؛ سلسله حرکات اجتماعی و سیاسی که علیه امپریالیسم به وقوع می پیوستند و به تعبیر لنین «آسیای مرفعی» را در برابر «اروپای عقب مانده» تعریف می کردند. آرتونیان در بحث از «مقدمات و آغاز انقلاب ایران» در فصل اول، آن را زمینه ساز رشد مبارزات طبقاتی و تعارضات اجتماعی می داند که با رویکرد ضدامپریالیستی و ضد فئودالیستی، تحت تاثیر موج انقلابی که از روسیه ملل ستمدیده شرقی را فرا گرفته بود آغاز شد. به باور مؤلف انقلاب ایران طبقات گسترده مردم سخت کوش و انقلابی را به مبارزه سیاسی آگاهانه فراخواند و اشکال جدید سازمانهای انقلابی - دموکراتیک (انجمنها) را در حیات اجتماعی ایران به وجود آورد. در انقلاب مشروطیت، از نگاه مؤلف ایران به مرحله جدید توسعه تاریخی خود گام نهاده و با گذار از فئودالیسم به مرحله صنعتی و بورژوازی وارد شده است. عامل اصلی این گذار را کارگران ایرانی تشکیل می دادند که یا در مناطق قفقاز کار می کردند و یا اینکه از ارتباط با کارگران قفقازی که ایده های انقلابی داشتند، بهره مند بودند. (ص 32) همین افراد - به تعبیر مؤلف - که در مدرسه ارزشمند مبارزه طبقاتی روسیه رشد کردند، پیشرو جنبش انقلابی - دموکراتیک

(مشروطیت) در ایران شدند. (ص 40؛ نمونه ای مشابه از این تاریخ نگاری حزبی را می توان در: جامعه ایران در دوران رضا شاه نوشته احسان طبری هم دید.) در روایتی که مؤلف از فرایند انقلاب مشروطه در ایران به دست می دهد، در آستانه جنبش سازمانهای انقلابی مردمی (مجاهدین) هم پیامد نفوذ جنبش انقلابی روسیه در مناطق شمالی و آذربایجان ایران بود. (ص 45) همانطور که در این تاریخ نویسی، انقلاب ایران پس از انقلاب روسیه و در پی حوادث ماه دسامبر در مسکو شروع شد. (ص 46) آرتونیان در جمع بندی خود از علل انقلاب مشروطه در ایران می نویسد: «تأثیر گذاری سریع انقلاب روسیه بر ایران را اینگونه می توان توصیف کرد که از يك سو، نیروهای انقلابی روسیه و قبل از همه پیشتازان آنان یعنی بلشویکهای روسیه، با نیروهای انقلابی - دموکرات ایران در ارتباط بودند، و از سوی دیگر، نیروهای ارتجاعی به رهبری شاه و دار و دسته فئودال ارتباطی تنگاتنگ با تزاریسم داشتند.» (ص 46)

از این رهگذر مؤلف فصل دوم کتاب را به «تأسیس شوراهای ایرانی (انجمنها) و نقش آنها در انقلاب» اختصاص می دهد. به تعبیر مؤلف واژه انجمن هم طنینی از اتحادیه، تشکل و شورا در زبان روسی را تداعی می کند. (ص 61) مؤلف در ادامه گزارشات یکسویه از جنگ انجمنها و دربار، با اشاره به موفقیت محمد علی شاه در کودتا علیه پارلمان، از پناه جویی تقی زاده در سفارت انگلیس سخن می گوید و در روایتی ضد امپریالیستی! و به ادعای براون می نویسد: «انگلیسی ها این افراد را از سر دلسوزی برای طرفداری جنبش مردمی پنهان نکردند. دولت بریتانیا عزم آن داشت تا عوامل اطلاعاتی خود را نجات دهد و در آینده از ایشان برای اجرای سیاست های تنفرآور خود در روابط با ایران سود جوید.» (ص 101) بنابراین آزادمندی امپریالیستی بریتانیا در انقلاب ایران به عنوان افسانه ای افشا می شود و در این میان جنبش مردمی و ملی مشروطیت ایران هم به زیر سایه آن حساسیتهای امپریالیستی می رود. تئوری که سنتگرایان از آن تحت عنوان «بیرون آمدن مشروطیت از دیک پلوی سفارت بریتانیا» نام می برند و تمامی تلاشهای تجددطلبانه ای که نقطه عطفی در تاریخ دگرگونی های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران زمین است را در همسویی با لنینیستها و استالیستها از حقانیت داخلی انداخته و به بازیهای سیاست جهانی که عنصر ایرانی در آن منفعل بوده کاهش می دهند. در روایت لنینیستی این کتاب، حتی مقاومت انجمن تبریز هم به عنوان عامل اصلی مبارزه علیه سرمایه خارجی و دخالت خارجیان عنوان می شود. (ص 112) همان مبارزاتی که «پرچم سرخ مشروطه» را در آذربایجان برافراشته بودند. (ص 113) بنابراین «در لحظات سرنوشت ساز انقلاب ایران و در زمانی که مداخله مسلحانه روسیه - انگلستان تمامی اقدامات را به کار برد تا آتش انقلاب را خاموش کند، تنها و تنها حزب بلشویک در قالب سوسیال دموکراتهای ماوراء قفقاز و مردم قفقاز در کنار مردم روسیه به کمک انقلابیون ایرانی آمدند و در مبارزه مردم ایران با دولتمردان شاهی و امپریالیزم های انگلیس - روسیه نقش اساسی ایفا کردند.» (ص 116)

آرتونیان بر اساس نتیجه گیری پایانی فصل دوم، به تشریح «همیاری بلشویکهای ماوراء قفقاز با انقلاب ایران» در فصل سوم می پردازد و از نقش محوری آنان در به ثمر رساندن انقلاب ملی ایرانیان سخن می گوید؛ نقش هدایت کننده و اصلی که مؤلف به نیروهای بلشویک و سوسیال دموکرات قفقازی در جریان تبریز و رشت می دهد، تا ماجرای مجلس دوم و حضور فعالانه آنها کشیده می شود تا اینکه به نوشته آرتونیان «در این هنگام از يك سو دولت سپهدار و ژاندارم یفرم خان و از سوی دیگر مداخله های انگلیس و روسیه، آتش جنبش انقلابی را در ایران خاموش کردند. در این هنگام بود که یاریگریهای بلشویکهای ماوراء قفقاز برای انقلاب ایران ارزش بسیار یافت.» (ص 136) چرا که «نقش حزب بلشویک در انقلاب 1905 - 1911 ایران به طور استثنایی چشم گیر بود. این انقلاب از حمایت معنوی و مادی بسیاری از سوسیال دموکراتهای روسی برخوردار بود.» (ص 158) سخنی که در این فصل مؤلف بیان داشته همان ایده ای است که سیاسی کاران سنتی و چپ در سالهای بعد از انقلاب مشروطیت تا به امروز بر آن پای می فشارند و از شکست مشروطیت ایران سخن می گویند. با این متن و دیگر تاریخ نگاری حزبی نظیر نوشته های احسان طبری و... معلوم می شود که در شرایط کنونی چرا کسانی از طیف های سرگردان سیاسی در «مشروطه ایرانی» همراه با

سنتگرایان و ضد مدرن‌ها، از ناکارآمدی مشروطیت می‌نویسند و منورالفکران عصر مشروطه را عامل اصلی مشکلات ایران می‌دانند و در واقع بن‌بستی را که در دهه‌های چپ و سنت از آن رنج می‌برد، به مشروطیت و اصول آزادیخواهانه آن فرافکنی می‌کنند؛ این طیف‌ها که در اتحاد نانوشته‌ای از پنج دهه پیش صحنه‌های سیاسی را از آن خود کرده‌اند و در همگامی چپ‌گرایی لنینیستی با ایدئولوژی دینی ظاهر می‌شوند و حضور خویش را از لندن تا تهران گسترده‌اند، جریانی را که آغازگر مشروطیت بود و ایده‌های بنیادین خود را از اصول لیبرالیسم می‌گرفت، به حاشیه رانده و در تاریخ نویسی‌های حزبی و ضد مدرن به تحریف حقایق آن دوران و وارونه خوانی رویدادها پرداخته و از ترسیمی خودساخته، مشروطیت را برآمده از جنگ طبقاتی در ایران دانسته و شکست آن را به پیروزی امپریالیسم جهانی و بورژوازی دلال و... می‌خوانند؛ در حالی که اسناد تاریخی و اقدامات مشروطه‌خواهان، واقعیتی غیر از آن را که سنتگرایان و چپ‌گرایان روایت می‌کنند، در تاریخ به ثبت رسانده است

History Site of Mirhadi hoseini